



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۷/۳۰

نویسنده: ن. جلیل زاد

درسی که تاریخ افغانستان هنوز نیاموخته است رهبر یا نهاد؟

در میان تمام آموزه هایی که تاریخ بشر بر جبین قرن ها حک کرده، شاید هیچ درسی به اندازه این نکته سرنوشت ساز نباشد.

هیچ رهبر سیاسی، هر قدر بزرگ، هر قدر کاریزماتیک، هر قدر محبوب، به تنهایی نمی تواند یک ملت را بسازد. ملت سازی کاری جمعی، نهادین و بین نسلی است، کاری که از دل قانون، مشارکت و حافظه ای تاریخی نقد شده بیرون می آید، نه از سایه ای یک رهبر یا یک شخصیت واحد، هر قدر که آن شخصیت پاک نیت و خدمتگزار بوده باشد.

جنبش ها و حکومت هایی که بر محور یک فرد بنا می شوند، سرنوشتی محتوم و تلخ دارند. با ضعف، غیبت یا سقوط همان فرد، ساختمانی که گمان میرفت جاودانه است، در یک شب فرومی ریزد. این نه یک نظریه ای انتزاعی، بلکه واقعیتی است که بارها در گوشه و کنار جهان و به خصوص در افغانستان تکرار شده است. هر بار که قدرت در وجود یک تن متمرکز شده، و نهادها، قوانین و سازوکارهای مشارکت عمومی به حاشیه رانده شده اند، فروپاشی نه استثنا که قاعده بوده است.

رهبر واقعی، رهبری که در تاریخ نامش به نیکی ماندگار می شود، کسی است که به جای ساختن فرقه ای شخصیتی، نهاد می سازد، قانون می سازد، سازوکاری می سازد که مردم عادی، حتی مخالفان سیاسی اش، در آن احساس سهم و جایگاه کنند.

نمونه ده سال دوره ای پُر آشوب امانی و شخصیت غیر قابل مناقشه ای شاه غازی امان الله خان و یاران دانشمند اش و جنبش پیش رونده ای امانی.

تجربه ای بشری بارها ثابت کرده که نهادهای پایدار، از عمر رهبران و حتی از عمر حکومت ها طولانی ترند. پارلمان ها، محاکم و قضا، قانون اساسی، و رسانه ای آزاد، وقتی به درستی بنا شوند، از فراز و فرود اشخاص عبور می کنند و جامعه را در برابر توفان های سیاسی محافظت می کنند.

اما وقتی جامعه ای به جای نهاد، به فرد پناه می برد، اتفاقی خطرناک تر از فروپاشی سیاسی رخ می دهد، مرگ تدریجی توان نقد، اصلاح و یادگیری جمعی. رهبر پرستی، جامعه را به اسیر یک نگاه واحد بدل می کند، نگاهی که هر صدای مخالف را نه به مثابه ای بخشی از تنوع مشروع اجتماعی، بلکه به مثابه ای خیانت می بیند. و این دقیقاً همان نقطه ای است که افغانستان، در طول قرن گذشته، بارها در آن گرفتار آمده است. جامعه ای افغانستان هرگز یکدست نبوده و نخواهد بود.

این کشور از اقوام، زبان ها، طبقات اجتماعی و دیدگاه های سیاسی متنوع تشکیل شده، و هر رهبری که این واقعیت را نادیده بگیرد یا آن را با زور یکسان سازی کند، دیر یا زود شاهد شکاف اجتماعی، بی اعتمادی گسترده و در نهایت بحران مشروعیت خواهد بود.

رهبر آگاه و خردمند، به جای خاموش کردن صداهای متفاوت، آن ها را در چارچوب قانون و گفت و گوی ملی سازمان دهی می کند. علم سیاست و تجربه ای عینی تاریخ، هر دو بر این نکته تأکید دارند، قدرتی که پاسخ گو نباشد، هر قدر هم مستحکم به نظر برسد، دیر یا زود فرومی پاشد.

اینجاست که مسئولیت تاریخی روشن فکران، نویسندگان و بزرگان جامعه معنا می یابد: روبروشدن صادقانه و بی طرفانه با گذشته، نه انتقام جویانه و نه اسطوره ساز.

هیچ دوره ای در تاریخ، کاملاً سفید یا کاملاً سیاه نیست. رهبر خردمند و مورخ منصف، هر دو، باید هم دستاوردها را ببینند و هم خطاها را بی پرده بازگو کنند.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خبر و لولئ

جامعه ای که جرأت نقد گذشته ای خود را نداشته باشد، محکوم به تکرار همان تراژدی هاست، زیرا در غیاب نقد، گذشته به اسطوره بدل می شود، و اسطوره ها، برخلاف تاریخ، هرگز درس نمی دهند، فقط تکرار می شوند. در افغانستان امروز، این حقیقت باید فریادی روشن باشد، هر رهبر، هر حزب، هر قوم، اگر نقد بنیادین گذشته ای خویش را نپذیرد، آینده ای سالم در انتظارش نخواهد بود. قدرت واقعی، نه در ترساندن مخالفان، بلکه در این است که حتی آنان که مخالف اند، احساس کنند در آینده ای که ساخته می شود، جایگاهی دارند.

حکومت ها می آیند و می روند، رهبران ظهور می کنند و افول می کنند، اما آنچه ستون فقرات واقعی هر کشور را می سازد، اعتماد عمومی و حاکمیت قانون است، نه شخصیت هیچ فردی، هر قدر هم که آن فرد در تاریخ محبوب یا مظلوم واقع شده باشد.

رهبر موفق، اعتماد را با شفافیت، عدالت و احترام به حقوق همه ای شهروندان می سازد، نه با ترس و سرکوب. رهبرپرستی، جامعه را از تربیت نسل های جدید رهبران و از تولد اندیشه های تازه محروم می کند، زیرا وقتی همه ای نگاه ها به یک نقطه دوخته شود، فضایی برای رشد صداهای دیگر باقی نمی ماند. آینده نگری واقعی، یعنی ساختن ساختارهایی که حتی بدون حضور شخص رهبر نیز بتوانند کار کنند، نفس بکشند و در صورت نیاز، اصلاح شوند.

تاریخ بارها نشان داده که ملت های موفق، رهبر را خدمت گزار نهاد و قانون می دانند، نه برعکس، و این دقیقاً همان درسی است که افغانستان، پس از یک قرن فراز و فرود، تلاطم و تراژدی، هنوز باید آن را با جدیت بیاموزد. گپ پایانی و جمع بندی این درس تاریخی روشن است:

رهبری که واقعاً ملت ساز باشد، باید نهادساز باشد، قانون مدار باشد، نقدپذیر باشد و آینده نگر، نه معبودی که تاریخ را در سایه ای خویش محبوس می کند، بلکه خدمت گزاری که تاریخ را برای نسل های بعد، آزاد و روشن، به یادگار می گذارد.

دوباره می شماریم و تاکید می کنیم.

بزرگ ترین درس تاریخ این است که هیچ رهبر سیاسی به تنهایی نمی تواند یک ملت را بسازد. جنبش های متکی بر یک فرد، با رفتن یا ضعف همان فرد، دچار بحران هویت و فروپاشی می شوند. رهبر موفق، به جای ساختن «فرقه شخصیتی»، نهاد، قانون و سازوکار مشارکت عمومی می سازد. تجربه تاریخی نشان می دهد که نهادهای پایدار، از عمر رهبران و حکومت ها طولانی ترند. رهبرپرستی، توان نقد، اصلاح و یادگیری جمعی را می کشد و جامعه را به اسیر یک نگاه واحد بدل می کند. رهبر آگاه می داند که جامعه یک دست نیست و از اقوام، طبقات و دیدگاه های متنوع تشکیل شده است. نادیده گرفتن این تنوع، به شکاف اجتماعی، بی اعتمادی و در نهایت بحران مشروعیت می انجامد. رهبر موفق، به جای خاموش کردن صداهای مخالفان، آن ها را در چارچوب قانون و گفت و گو سازمان دهی می کند. علم سیاست و تجربه تاریخی هر دو تأکید دارند که قدرت بدون پاسخ گوئی، دیر یا زود فرومی پاشد. روبرو شدن صادقانه با گذشته، شرط لازم برای آینده نگری و جلوگیری از تکرار اشتباهات است. هیچ دوره ای کاملاً سفید یا سیاه نیست، رهبر خردمند، هم دستاوردها و هم خطاها را می بیند. جامعه ای که گذشته خود را نقد نکند، در دام اسطوره سازی و تکرار تراژدی های تاریخی می افتد. در افغانستان، هر رهبر، حزب و قوم اگر نقد بنیادین گذشته را نپذیرد، آینده ای سالم نخواهد داشت. قدرت واقعی آن است که حتی مخالفان احساس کنند در آینده ساخته شده سهم و جایگاه دارند. حکومت ها می آیند و می روند، اما اعتماد عمومی و حاکمیت قانون ستون فقرات هر کشور است. رهبر موفق، اعتماد را با شفافیت، عدالت و احترام به حقوق همه شهروندان می سازد، نه با ترس. رهبرپرستی، جامعه را از تربیت نسل جدید رهبران و اندیشه های تازه محروم می کند. آینده نگری یعنی ساختن ساختارهایی که بدون حضور شخص رهبر هم بتوانند کار کنند و اصلاح شوند. تاریخ نشان داده است که ملت های موفق، رهبر را خدمت گزار نهاد و قانون می دانند، نه برعکس. جمع بندی درس تاریخ:

رهبر اگر ملت ساز است، باید نهادساز، قانون مدار، نقدپذیر و آینده نگر باشد، نه معبود سیاسی.

۳۰ جولای ۲۰۲۶

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد